خلاصه کتاب

خلاصه داستان کتاب "پرنده خارزار"

در افسانه ای آمده است که پرنده ای تنها یک بار در عمر خود می خواند و چنان شیرین می خواند که هیچ آفریده ای بر زمین به او نمی رسد. از همان دم که از لانه ی خود بیرون می آید در پی آن می شود که شاخه های پرخاری بیابد و تا آن را نیابد آرام نمی گیرد. آنگاه همچنان که در میان شاخه های وحشی آواز سر می دهد بر درازترین و تیزترین خار می نشیند. و در حال مرگ ، با آوازی که از نوای بلبلان و چکاوکان فراتر می رود رنج جان کندن را زیر پا می گذارد. آوازی آسمانی که به بهای جان او تمام می شود همه ی عالم برای شنیدن آوازش بر جای خود میخکوب می شوند و خداوند در ملکوت آسمان لبخند می زند.آخر، تا رنجی گران نباشد گنجی گرانبها یافت نگردد .... باری آن افسانه چنین می گوید.

ترجمه : مهدی غبرائی

سال انتشار : ۱۳۷۷

برای آشنایی با ادبیات این کتاب پاراگرافی در زیر آورده شده است.

...

صندلی صدا کرد ، فی برخاست ، بر کاشیها لختی قدم زد ، برگشت در چشمان دخترش چشم دوخت . ((خوب ، خوب ، چیزی که عوض دارد گله ندارد ، مگر نه مگی ؟ تو این را از کجا می دانی))

...